

به مناسبت فرارسیدن اول ماه مه

اگر تنها بر متن آگاهی روزمرگی آشنا که آگاهی غیردیالکتیکی - غیرتاریخی است قرار بگیریم، بسیار سهل خواهد بود که در متن یک صفحه‌ی همیشه منقوش بر شعارها و فرازهای تکراری، موضوع اول ماه مه را به اتمام رسانیم. اما بایسته است برخلاف سنت حرکت کنیم.

مرحله‌ی معاصر مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی ایران، زیر تأثیر قوی و پُرنفوذ بحران‌های پیچیده قرار گرفته است. رابطه‌ی میان دولت و کشاکش‌های موجود با اقشار و گروه‌های مختلف طبقات اجتماعی و اختلاف آن‌ها با واقعیت اقدامات دو طبقه‌ی متضاد کار و سرمایه که در عین گستردگی هنوز چندان حاد نمی‌نماید، تحت تأثیر تناقضات رژیم جمهوری اسلامی با جناح‌های مختلف سرمایه‌ی جهانی، مبارزه‌ی طبقاتی در ایران را به‌صورتی خاص و پیچیده‌ی روبرو می‌سازد. از آنجا که جامعه‌ی مدنی ایران میان این تناقضات و درون خصلت ماهوی انحصارگرا و افراطی جناح - باندها و سرکوبگر جمهوری اسلامی و نقش هرچه گسترده‌تر آن در انباشت سرمایه و مدیریت کل نیروهای مولد قرار گرفته است، شهروندان هرچه بیشتری به انقیاد استثمار کشانده می‌شوند. نقش هدایتگر جمهوری اسلامی که در انباشت سرمایه و به‌طور غالب در شکل دولتی، تولید خصوصی را تداوم می‌بخشد، کل پیکره و دستگاه دولت را به‌عنوان "سرمایه‌دار جمعی" به‌همراهی بخش خصوصی مستقل از دولت به سرمایه‌دار "ملی" تبدیل می‌نماید. بنابراین، ماهیت سرمایه‌دارانه این مناسبات دولتی سبب می‌گردد که کارگران در مقابله با تولید سرمایه‌داری با حداکثر نیروی قاهرانه‌ی دولتی مواجه شوند.

دولت جمهوری اسلامی، از ابتدای به‌روی کار آمدن با تکیه دروغین بر مطالبات اولیه‌ی خیزش توده‌ای جامعه و تبدیل آن به شعارهای میان‌تهی، به آفریدن توهم و اغتشاش در ذهنیت جامعه و به‌ویژه کارگران که پایه‌ی اجتماعی آن خیزش بودند، همت گماشته و عامل به‌هم ریختن عینی تضاد بین ماهیت اجتماعی و هدف ویژه کارگران که پایه‌ی اجتماعی شدن تضاد نیروهای مولد و سرمایه بوده است. از همین‌رو است که در اغلب موارد، گسترش اعتراضات عمومی سبب می‌گردد که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر با مبارزه‌ی کل "توده‌های مردم در هم بیامیزد و توسط آن به انحلال برود و به این‌ترتیب تمامی مشخصه‌های کیفی این مبارزه نیز به حاشیه رانده شود. از این‌رو رابطه‌ی اهداف طبقاتی کارگران و هدف قدرت آن در این "همه با هم"ی به انحلال می‌گراید. در چنین شرایطی، هم دیگر اجزاء بورژوازی و تعلقات آن در مقابل سرکوب دولتی از دست یافتن به نهادهای دمکراتیک طبقاتی خود باز می‌مانند (آزادی قلم، بیان، تشکل‌های صنفی و... که بخشی از مطالبات طبقه‌ی کارگر را نیز دربرمی‌گیرد)، و هم طبقه‌ی کارگر از سازمان‌ها و تشکل‌های مبارزاتی مورد نیاز خود برخوردار نمی‌گردد. حاصل این وضعیت، وقتی که این مبارزات به‌طور مستقیم به دیالکتیک تضادهای خود باز نمی‌گردد، به معنی تقلیل مبارزه‌ی طبقاتی است. از این فرایند است که دولت در نقطه‌ای قرار می‌گیرد که برای رفع جمیع بحران‌های خود و مرعوب ساختن جامعه، مطالبات طبقه‌ی کارگر و معضلات اجتماعی را در ابعاد گوناگون با دار و درفش و شلاق پاسخ می‌دهد.

چنین است که مناسبات طبقات و تضادهای عینی برخاسته از آن به‌جای این‌که در جهان مناسبات تولید متعین گردد، در قالب نمایندگی جناح - باندهای دولتی به تصویر کشیده می‌شود. جامعه به دو پاره‌ی اصلاح‌طلب و یا محافظه‌کار سنتی و اصول-گرا برنموده می‌شود. این وضعیت به وجودآورنده‌ی دشواری‌های تحلیلی و آنالیک در ذهنیت جامعه به‌ویژه طبقه‌ی کارگر و حتی ذهنیت "چپ خود نماینده‌ی کارگران" خوانده را نیز در رابطه با جامعه‌ی مدنی دچار اغتشاش می‌کند.

اگر به واقعیات تاریخی جامعه‌ی ایران توجه نماییم، رابطه‌ی میان استقرار و تکوین سرمایه‌داری با نهادهای اجتماعی آن رابطه‌ی معکوس بوده است. به‌این ترتیب که تکوین سرمایه‌داری (زیربنای مادی روابط تولیدی) در پی استقرار دولت سرمایه برنهاد شد، یعنی دولت بر سرمایه تقدم یافت، نهادهای خودتنظیم رابطه‌ی کار با سرمایه از قبیل اتحادیه‌ها، سندیکاها و احزاب، هیچ‌وقت با ویژگی‌های درونی آن هم‌نهاد نگردید و اگر طبقه کارگر ایران بیش از یک‌صد سال بعد نتوانسته باشد علت‌العلل عدم کامیابی و نهادینه شدن تشکل‌های سرتاسری کارگری را برای خود تئوریزه نماید و آنرا احاله به دخالت ناموفق احزاب کند، در واقع به یک تلاش غیرتاریخی برای تکرار مجدد آن شکست پرداخته است.

اگرچه رشد مناسبات تولید سرمایه‌داری در ایران نسبت به جهان متروپل دیر هنگام و با ویژگی خود رخداد، اما ویژگی‌های توسعه و شیوه تولیدی آن با وجود شکاف‌های میان‌بخشی، الگویی متناسب با سرمایه‌ی متروپل بود. در پی دگرگونی جهانی شیوه‌ی تولیدی سرمایه‌دارانه به نولیبرالیسم [پسافوردیسم]، شیوه‌ی تولیدی سرمایه در ایران تنها با عارضه‌های انضمامی آن که مبتنی بر قراردادهای موقت کار، بیکارسازی‌های گسترده، قراردادهای سفیدامضاء، قانون‌زدایی از کار، شبه‌دولتی - خصوصی‌سازهای تحمیلی و... بوده است. همچنین در کنار عوارض تخریبی شیوه‌ی تولیدی جدید هنوز بقایای مناسبات تولید خُرده‌کالایی، مانوفاکتوری، کشاورزی سنتی، و صنعت خانگی در جامعه‌ی ایران به‌طور وسیع رواج دارد. بنابراین روی‌کرد به نهادهای اعتبار‌زدایی‌شده برای سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر در کشورهای متروپل که در ایران و در اوج کارایی و قدرت خویش با جنبش کارگری ما نهادینه نشد، اکنون چگونه می‌توان به آن ابزار اعتباری دوباره بخشید! به‌ویژه اکنون که طبقه‌ی کارگر ایران با عملکردهای تخریبی دولت - طبقه (سرمایه‌دار) در اشکال سازمان‌دهی کار روبرو است و تاکنون هم به‌ثبوت رسیده که دولت سرمایه‌دار حاکم در رابطه با کار تمرکززدایی می‌نماید. سیاست حرکت‌های جنبش کارگری می‌تواند به‌جای تمرکزگرایی بر تشکل‌های سرتاسری که حتی برای ایجاد آن موانع بسیاری از درون و بیرون جنبش کارگری وجود دارد و یا استراتژی‌های اصلاح‌طلبانه، سیاست‌های حرکتی غیرمتمرکز ولی تهاجمی باشد. تنها در گذار از این سیاست خواهد بود که طبقه‌ی کارگر به انسجام درونی در جنبش طبقاتی خویش دست خواهد یافت. طبقه‌ی کارگر ایران با انتظار در رویای توهم دستیابی به تشکل‌های مستقل طبقاتی خویش، که برخی فعالین کارگری با الگو برداری از "سازمان جهانی کار" (ILO) بر آن پای می‌فشارند، در نظام سیاسی سرمایه‌دارانه‌ی جمهوری اسلامی به بیکربندی واحدی نخواهد رسید، پیش از آن‌که از این فضای بسته عبور نکرده باشد. آگاهی طبقه‌ی کارگر هیچوقت مدل ثابتی را نیافریده، حرکت تاریخی آن برای تعمیق مبارزه همواره راستای جمعی را نشان داده است.

مفهوم ادعایی تشکل‌های مستقل سرتاسری بر مبنای نظری حزب پرولتاریایی سنتی، به‌عنوان ابزارهای از رده خارج شده، تنها به یک امر ذهنی و تلاشی الگوپردازانه در مطالعه‌ی انتزاعی نسبت به کلاسیسم سوسیال دمکراتیک استوار است. یعنی شناسایی استقلال دولت از حوزه‌ی اقتصادی که مبتنی بر مظهر جامعه‌ی مدنی است و نه بر واقعیت عینی اعمال قدرت دولت بر مرده‌زاد جامعه‌ی مدنی. "ایده‌های انتزاعی" فاقد متدولوژی شناسایی سطح بنیادینی مناسبات حاکم طبقاتی و مبارزه طبقات، یعنی تصویری نامتعیین از مناسبات طبقاتی واقعی است که در قالب نمایندگی‌ها و براساس سیاست‌های روزمرگی متغیر دیپلماسی سیاسی جهان سرمایه در منطقه نمود می‌یابد. احزاب چپ و راست فقط منتظر زمینه‌هایی هستند که نظام جهانی سرمایه قرار است ترسیم نماید. براندازی نیابتی، موقعیت ناسیونالیسم تابع، جنگ‌های منطقه‌ای، وحدت‌ها و اتحادهای لحظه‌ای و فرمایشی و... بی‌شمارانه‌ترین افق‌هایی هستند که در سکوت و پاسیفیسم جریان دارد.

رفقای کارگر،

در شرایط کنونی هرگونه ایده‌پردازی در تشکل‌سازی‌های فُرمال، تنها بر مبنای نظریه‌هایی استوار است که مبارزه‌ی طبقاتی ما را در برابر آنتاگونیسم سرمایه هاله‌پوشانی می‌کند. با این استراتژی‌های دست‌نیافتنی، مبارزه‌ی جنبش طبقاتی ما نه‌توان هدف قراردادن دولت (طبقه‌ی سرمایه‌دار) را دارد و نه مبارزه‌ی را بر علیه کار دستمزدی سازمان می‌دهد. طبقه‌ی کارگر به‌جای پرداختن به اقتصاد سیاسی و سیاست‌گرایی عام به‌طور کلی، شایسته است به نقد اقتصاد سیاسی پردازد تا در فرقه‌گرایی‌های سیاسیون چپ و راست قرار نگیرد؛ زیرا که نقد اقتصاد سیاسی، بلادرنگ به نقد سیاست نیز تبدیل می‌شود.

نقد اقتصاد سیاسی چگونه می‌تواند باشد؟

نخست آن‌که، توسعه سرمایه‌داری از هنگام سرنگونی رژیم پهلوی تاکنون ماهیت دولت را به‌شدت دگرگون و نفوذ و کنترل آن به‌ویژه بر حوزه‌ی اقتصادی را ژرفا بخشیده است. در این فاصله، سرمایه چنان زیر این کنترل استثمارگرانه انباشت شده که مناسبات آن به تمامی روابط اجتماعی رسوخ یافته است. بنابراین تحلیل و شناخت دولت سرمایه، صرف نظر از میزان و کارایی و توفیق آن بر اساس سطح تولید کالایی، به منزله‌ی گرگانه آنتاگونیستی سرمایه مبتنی بر فروش نیروی زنده‌ی کار

خواهد بود. به این ترتیب، دولت هیچ استقلالی نسبت به تولید و گردش سرمایه ندارد، بلکه عمیقاً به جریان آن وابسته است. از همین رهگذر است که دولت در تمامی ابعاد خویش به قدرت نیروی سرکوبگر حضور طبقه‌ی کارگر درون سرمایه تبدیل می‌گردد. هرگونه توهم به استبداد فراطبقاتی دولت و از این طریق هرگونه تصور همراهی و همراستایی با جناح - باندهای بورژوائی دیگر طبقات به‌ویژه "طبقه‌ی متوسط" که امروزه روز برای سهم‌خواهی سیاسی از طبقه‌ی حاکم با آن به رویارویی می‌پردازد، پتانسیل مبارزه‌ی طبقاتی را تنزل داده و در مسیر حرکت جنبش کارگری عمل‌کرد تخریبی خواهد داشت.

دستگاه دولت نه همچون گذشته به‌عنوان قدرت تنظیم‌گر رابطه‌ی داخلی طبقه‌ی سرمایه بوده، بلکه این دستگاه رابطه‌ی خودبخودی سرمایه می‌باشد و بنابراین چیزی غیر از "سرمایه‌ی جمعی" نیست. از این چشم‌انداز، نقش دوگانه‌ی دولت از یکسو مداخله‌ی تمام عیار در فرایند تولید به‌عنوان نماینده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی است و از سوی دیگر تثبیت قدرت بهره-کشی، ایجاد بحران و نابودی ارزش و افزایش کنترل نیروی کار با ظرفیت بالای سرکوب خواهد بود.

در این فضای پرتنش و التهاب بحرانی که رژیم جمهوری اسلامی با عمده‌گی دادن حل بحران انرژی هسته‌ای [رفع تنش‌های ایدئولوژیک - هژمونیک] به جای رفع دشواری‌های زیستی - معیشتی اکثریت جامعه که زیر فشار تحریم‌های اقتصادی و انباشت سهمگین انحصاری سرمایه متحمل هرگونه فشاری گردیده است، ضرورت تاریخی است که **جنبش کارگری به بازسازی سیاسی خودآگاه** خویش دست یازد. انباشت سرمایه در جریان شبه دولتی - خصوصی‌سازی اکنون به جایی رسیده است که امر چگونگی ادغام دولت در جامعه، این رژیم را بر آن می‌دارد که اجتماعی شدن تولید و گسترش سلطه‌ی دولت بر این فرایند را در بازسازی با سرمایه‌ی جهانی منطبق گرداند، در غیر این صورت صرف انباشت پول به‌عنوان سرمایه‌ی بالقوه در جامعه به بحران فروپاشی انباشت خواهد انجامید. بر طبقه‌ی ما است که پیشاپیش بر لحظه‌های بازتولید وسیع آنتاگونیسم اصلی که از جامعه سر برخواهد افراشت، اشراف داشته باشیم. روند رفع بحران هسته‌ای و گشایش روابط متعارف به جای روابط توزیعی کالا با جهان سرمایه‌داری، بر دولت تحمیل می‌نماید که به‌عنوان نماینده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی و به‌عنوان ابزار مستقیم ارزش‌آفرینی سرمایه‌داری با شتاب فراوان در تولید مداخله کند. رابطه بنیادی سرمایه-داران خصوصی با دولت در این روند نیز به‌عنوان نیروی محرک و تقویت‌کننده این فرایند از جانب دولت پشتیبانی خواهد شد. اما از طرف دیگر، منطق مشارکت سیاسی جمهوری اسلامی در نظام جهانی سرمایه، به معنی توهم گشایش و اعطای فضای عمل به بدیل‌های حاصل از منافع اجتماعی نخواهد بود؛ برعکس به‌معنی سلطه‌ی منفی و تحمیل منطق انضمامی از نمایندگی سیاسی به دولت - حزب مستبد سرمایه بر کل مناسبات اجتماعی قرار خواهد یافت، تا بتواند با چشم‌انداز رفع بحران نظام، هرگونه آنتاگونیسم بالقوه‌ی طبقاتی، و از همه تهدیدآمیزتر کارگری را نابود سازد. این وضعیت همچنین به-تعمیق هرچه بیشتر و مستمر بی‌نظم‌سازی کارکردی نهادهای عمومی و تکثیر نیروهای انگلی درون دولت برای احاطه به سرکوب منجر خواهد شد. اما به همان‌سان که اراده‌ی دولت بر تداوم و ثبات قدرت بهره‌کشی و تخریب ارزش نیروی کار تمرکز می‌یابد، بر مبارزات جنبش کارگری است که همین مناسبات را به چالش گرفته، آن را دچار بحران ساخته و درون-مایه‌اش را از ارزش و نابودی کار اضافی ساقط سازد.

دیگر این‌که، نقد اقتصاد سیاسی زمانی می‌تواند با قواعد اقتصاد سیاسی سرمایه مقابله نماید که کارگران، مورد پرداخت هزینه‌ی "یارانه" ای (رانت نفتی) از طرف دولت را در آگاهی نظری عمومی آشکار سازند: که اگر دولت ناگزیر شده چنین نقش محوری برای تقلیل بحران را به‌عنوان هزینه‌ی مزد برعهده بگیرد، در واقع در مقام سرمایه‌ی اجتماعی با این بخشش ناچیز به‌طور غیرمستقیم به بازتولید عناصر سرمایه‌ی متغیر (نیروی کار) که سرمایه‌ی مولد است می‌پردازد؛ چون با همین ترفند و با گسترش ساز و کار سرمایه در واقع به تولید ارزش افزوده دست می‌زند، زیرا که مخارج دولتی به‌طور غیرمستقیم خود مولد می‌باشند و چنین هزینه‌هایی در مخارج عمومی با انباشت خصوصی سرمایه هیچ منافات و تضادی ندارد و در حقیقت چنین "ایثاری" بی‌طمع نیست و هیچ خرجی بر دست دولت نمی‌گذارد. اما همین پرداخت هزینه‌ی عمومی دولتی که از طریق آن رابطه‌ی بهره‌کشی دولت از طبقه‌ی فروشنده‌ی نیروی کار مولد روپوشانی می‌شود، به‌مثابه

مُرد اجتماعی با تعرضات و اعتراضات برهم زننده و بی‌ثبات‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر براساس این واقعیت مواجه گشته و در جامعه بسط پیدا کند.

به این ترتیب، هرگونه مبارزه بر علیه کاهش نسبی مزد (قیمت کار لازم) و مزد اجتماعی (یارانه) در رابطه با افزایش تورم و بحران فروگاهی نرخ سود سرمایه توسط طبقه‌ی کارگر ماهیتاً به معنی مبارزه با ذات کالایی نیروی کار و به سخن دیگر مبارزه با تولید و مناسبات سرمایه‌داری است. به این‌گونه، موضوع "مزد" در همین فرایند به فضای عمومی مبارزه‌ای راه می‌یابد که قدرت انفجاری آن تمامی امیال مبارزاتی را به یک ضرورت انقلابی - طبقاتی تبدیل کرده و از همین مسیر است که نیروی کمی مبارزاتی جنبش کارگری در مبارزه برای مزد، به کیفیت مبارزاتی جنبش و به لغو و محو کار دستمزدی بدل می‌گردد. همین مبارزه در گستره‌ی خود به معنی حمله‌ی انقلابی بر علیه بنیان‌های نظام سرمایه‌داری می‌باشد. بیهوده نیست که دولت سرمایه در آغاز چنین حرکت‌هایی به شدت با آن برخورد کرده و فعالین و پیش‌فراوان آن را به زندان، شلاق و در فرایند توسعه‌ی این مبارزه به ترور (اعدام) محکوم می‌نماید. به این‌گونه است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند گستردن مبارزه بر علیه مزد را به گسترش مبارزه بر علیه کاهش نسبی دستمزد اجتماعی توسعه داده و از این طریق به سازمان‌یابی جمعیت اضافی کار (کارگران بیکار) نیز یاری رسانیده و آنان را همراه سازد.

اکنون که سطح مبارزات اجتماعی در اشکال گوناگون به گونه‌ای دچار بحران می‌باشد، بایستی زمینه‌های عینی مبارزات خودانگیخته‌ی کارگری را مورد نظر قرار داد. این مبارزات خودانگیخته در پروسه‌ای فراگیر و درگیر شدن با آگاهی طبقاتی به سازمان‌یابی پیشرفته تبدیل خواهد شد و آن هنگامی خواهد بود که مبارزات جنبش کارگری موج همین مبارزات خودانگیخته را در یک نکته‌ی گرهی به هم تلاقی دهد، اما پیش‌شرط آن از آستان قواعد بوروکراتیک - عقلانی ساختارهای تایید شده‌ی دولتی یعنی (تشکل‌های مستقل کارگری) فرا نخواهد رویید. بلکه نکته‌ی گرهی مبارزه بر علیه مزد واقعی (مزد و مزد اجتماعی)، تعیین کننده‌ی لحظات امواجی خواهد بود که از پس طوفان خودانگیختگی برخیزد. استراتژی تشکل‌های تنظیم قوانین دستمزدی - اتحادیه‌گرایی و سندیکالیسم - میان کار و سرمایه که هدف رفرم از جانب اولی و رفع تناقضات ساختاری از جانب دومی (سرمایه) در این مبادله را تعقیب می‌کنند، تحت شرایط قانون‌زدایی از کار بر مبنای تحقق قانون ارزش و تقسیم بی‌رحمانه‌ی سطوح مختلف قدرت کار بر مبنای دستمزدهای متفاوت غیررسمی و پایین نگه داشته شدن حداقل دستمزد نسبت به شاخص‌های تورمی تنها به نابودی نیروهای کار خواهد انجامید.

برادران و خواهران کارگر،

تنها صف‌آرایی طبقاتی ما کارگران خواهد توانست در برابر اقدام تخریبی دولت - سرمایه برای بازسازی فرایند مشروعیت خویش در ورود آشکار به عرصه‌ی جهانی سرمایه به‌عنوان سوژه‌ی زنده‌ی کار قد علم کند. در برابر بازسازی قدرت سرمایه از رهگذر زندان، شلاق و ترور و اراده به نابودی طبقه‌ی کارگر، تنها مطالبه‌ی اساسی در کنار تمامی دیگر مبارزات مطالباتی، قدرت علیه قدرت و مبارزه برای نابودی این نظام استثمارگری است که پایگاه مبارزاتی طبقه‌ی کارگر را استحکام خواهد بخشید.

کارگران جهان! در پروسه‌ی آفرینش خودآگاهی شورانی، متحد شویم!
پیش به سوی سرنگونی سوسیالیستی رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی
زنده‌باد همبستگی جهانی مبارزات پرولتاریا
برقرار باد سوسیالیسم!

کمیته‌ی فعالین کارگری سوسیالیستی - فرانکفورت

اول ماه مه ۱۳۹۴ برابر با ۲۰۱۵